

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهیضت های ملی ایران

(۱۲۳)

فرمانروائی فخرالملوک اسپهبد رستم باوندی



بعد از مرگ نجم الدله قارن باوندی پسرش فخرالملوک اسپهبد رستم باوندی به فرمانروائی دولت باوندیان رسید . ( ۵۰۸ هجری ) وی در آغاز فرمانروائی خود مواجه با نافرمانی برخی از سران سپاه و بخشهای طبرستان شد که از آن جمله عموی او بهرام و یزدگرد و همچنین شیرموار پسر اسفار و رستم دابو ولیث لندکی را باید نام برد . اسپهبد رستم چندتن از سران سپاه را

که به وی وفادار بودند به جنگ سرکشان مذكور فرستاد و همه را شکست داد ، شیرسوار پوزش خواست .

عمویش بهرام به زندان افتاد ، در این موقع علاءالدوله علی از خراسان به طبرستان آمد و گروهی از بزرگان محلی و سرکردگان به او پیوستند ، اسپهبد رستم ضمن ارسال هدایای زیادی برای سلطان محمد سلجوقی به اصفهان از عمویش علاءالدوله علی شکایت کرد ، که وی مردم را برضد من برمی انگیزد و برای تصرف حکومت طبرستان تلاش میکند . سلطان محمد سلجوقی (غیاث الدین ) ابونصر شرابی را با انگشتی خود به نزد علاءالدوله علی فرستاد و از او خواست تا به اصفهان رود . علاءالدوله ابونصر را مدت یکسال نزد خود نگاهداشت تا ساز سفر مهیا کرد ، بعد از آن روی بخدمت سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی نهاد و عازم اصفهان شد .

سلطان محمد ، علاءالدوله علی را مورد محبت قرار داد و ماجرای اختلاف او و رستم بن قارن را سؤال کرد ، پس از مذاکره با وی شخصی را به طبرستان فرستاد و رستم بن قارن باوندی را به اصفهان طلبید ، تا هر دو را آشتی دهد ولی رستم بن نجمالدوله قارن از آمدن به اصفهان به بهانه اینکه : ( من این ساعت برگ راه ندارم ) (۱) خودداری کرد :

در این موقع سلطان محمد خشمناک شد و دونفر از سران لشکر خود بنام منکوبرزو و برغش ارغوانی را به ویمه در طبرستان فرستاد ، تا اسپهبد رستم باوندی را به قهر از شهریار کوه بیرون آورند . اسپهبد رستم پس از اطلاع بر آمدن فرستادگان پادشاه سلجوقی به طبرستان به جمع آوری سپاه پرداخت و در محلی بنام تنگه کلیس به مقابله آنان شتافت ، فرستادگان سلطان محمد

سلجوقی هرچه کوشیدند از عهده اسپهبد رستم باوندی برنیامدند و نساگزیر مراتب را به اطلاع رسانیدند ، در این موقع سلطان محمد ، علاءالدوله علی را طلبید و از او خواست تا به طبرستان رفته و برادر زاده خود را به اصفهان آورد .

علاءالدوله علی عازم طبرستان گردید ، وقتی که به آب گرم رسید ، یکی از خادمان سلطان به نام فیروز به او رسید و فرمان حکومت طبرستان را همراه با ده هزار دینار زر و انگشتری تسلیم داشت . علاءالدوله علی از این واقعه بسیار خوشحال شد و بمنظور دیدار باسران سپاه سلجوقی درویمه دماوند فرود آمد . در این هنگام اسپهبد رستم که ارسدور فرمان انتصاب علاءالدوله علی آگاه شده بود با نمایندگان پادشاه سلجوقی ملاقات و آمادگی خود را جهت رفتن به اصفهان اعلام داشت . در اثر موافقت و توافق طرفین علاءالدوله علی و برادرزاده اش رستم به اصفهان عزیمت کردند و به نزد سلطان محمد سلجوقی رفتند بطوریکه نوشته اند (۱) اسپهبد رستم باوندی پس از چند روز اقامت در اصفهان توسط خائون خواهر احمد شاه سلجوقی که زن پدر او بود و به علاءالدوله علی نیز تمایل داشت مسموم گردید (۵۱۱ هجری) .

### فرمانروائی علاءالدوله علی بن شهریار باوندی

بعد از مرگ اسپهبد رستم باوندی در اصفهان فرمانروائی دولت باوندیان به عهده علاءالدوله علی محول گردید . مسئله ای که حائز اهمیت میباشد اینست که پادشاهان سلجوقی میدانستند که فرمانروایان باوندی هیچگاه از روی میل و صمیم قلب به اطاعت آنان تن در نداده اند ، بهمین جهت

۱ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار جلد دوم صفحه ۴۴

محمدشاه سلجوقی دستور داد علاءالدوله علی را که در اصفهان بود تحت نظر بگیرند تا فرار نکند. علاءالدوله علی بر این امر آگاهی یافت، وی برای اینکه کاملاً مطمئن شده و از میزان بدبینی محمد شاه سلجوقی نسبت به خود آگاه شود، آهنگ شکار کرد، ولی هنوز چندگامی از شهر بیرون نرفته بود که نگاهبانان پادشاه به تعقیبش شتافتند و او را از رفتن به شکار بازداشته و به خانه اش برگرداندند، و در آنجا وی را تحت نظر گرفتند. این وضع ادامه داشت تا اینکه محمدشاه به مرض قولنج دچار شد و علاءالدوله علی را از نظر تبرک آزاد ساخت.

در این موقع چندتن از سران طبرستان که از مؤاخذه علاءالدوله علی به علت حمایت از برادرزاده اش رستم بیم داشتند به نزد محمد شاه سلجوقی آمدند، و گفتند کلیه قلعه های مازندران در اختیار ماست، اگر لشکر دهی همه آنها را برای تو تسخیر خواهیم کرد برای اینکه ما را تمایلی به اطاعت علاءالدوله علی نیست. سلطان سلجوقی از پیشنهاد سران طبرستان خوشحال شد. برای انجام این منظور دوتن از امیران خود را همراه آنان به طبرستان فرستاد، در بین راه یعنی در خوار (گرمسار فعلی) یکی از سران طبرستان بنام بازهیرا ولانمه وفات یافت، فرستادگان پادشاه سلجوقی و سران طبرستان همگی در سمنان به هم رسیدند.

### روزهای هرج و مرج در حکومت باوندیان

بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است (۱) هنگامی که خبیر مرگت اسپهبد رستم باوندی در اصفهان به طبرستان رسید. بهرام باوندی برادر علاءالدوله به ساری

آمد ، و بجای برادرزاده‌اش اسپهبد رستم به حکومت نشست . از طرفی فرامرز برادرزاده علاءالدوله علی زبیربار وی نرفت و فرمانروائی کوهستان طبرستان را در دست گرفت . اختلاف بین این دونفر ادامه یافت و کار به جنگ و جدال و لشکرکشی انجامید ، بهرام بمنظور سرکوبی فرامرز چندین بار به کوهستان لشکر کشید ، اگرچه فرامرز در این جنگ‌ها شکست خورد ولی از پا نیفتاد .

بهرام چون احساس میکرد مردم طبرستان به حکومت علاءالدوله علی تمایل دارند چنین وانمود کرد که من سپهسالار علاءالدوله علی هستم و برای حکومت دعوی شخصی ندارم . سرکردگانی که همراه فرامرز بودند از این سخن بهرام فریب خوردند ، در این موقع علاءالدوله علی در اصفهان تحت نظر بود ، وی هنگامیکه از گفتار بهرام آگاه شد ب فکر فرورفت ، چون میدانست بهرام مرد دورویی است ولی فرامرز نمی‌شناخت که چگوله آدمی است . پس تدبیر کرد و دسته‌ای از یاران خود را مخفیانه به طبرستان فرستاد تا به وسیله آنان و یاری سران و فرماندهان شهرهای طبرستان مردم آن سامان را بر ضد دولت سلجوقیان برانگیزانند و آنان را تهیج کنند تا ایستادگی کرده و نگذارند سرزمین مرد پرور و غیر قابل تسخیر طبرستان را که نیاکانش با قدرت و شهامت کم نظیری در تاریخ ایران ، همواره آنرا در مقابل هجوم سهمگین و طاقت فرسای دشمنان محفوظ داشته بودند ؛ در اثر خدعه و نیز رنگ سلجوقیان ترک و متعصب در مذهب از دست برود .

در ضمن به چندتن از نزدیکان خود فرمان داد که به شهر یارکوه روند و باوندیان را وادار کنند که در برابر دشمن پایداری نمایند . محمد بن اسپهسالار کولایج را پیش بهرام فرستاد و به او گفت تحقیق کن که بهرام در گفته خود که اظهار داشته بود من سپهسالار علاءالدوله علی هستم صادق است یا خیر ،

در صورت تأیید او را به پایداری در مقابل ترکان سلجوقی تشویق کن . محمد پسر سپهسالار کولایبیچ پس از ورود به طبرستان پیش از آنکه طبق دستور علاءالدوله علی بهرام را بیازماید آنچه در دل داشت آشکار کرد بهرام که در موقع دشوار با خواهر خود مشورت میکرد پیام علاءالدوله علی را نیز با او در میان گذاشت خواهر وی گفت : علاءالدوله علی میخواهد شما را به جنگ ترکان سلجوقی وادار کند و طبرستان را در آشوب و جنگ نگهدارد، تا سلجوقیان برای سرکوبی شورش طبرستان دست توصل به جانب وی دراز کنند، و او به طبرستان آید و به سود خود عمل نماید . در ضمن فرستاده دیگری علاءالدوله علی بنام محمد امیر که به نزد فرامرز اعزام شده بود به محض ورود به طبرستان دستگیر و زندانی گردید .

بهرام رای خواهر خود را پسندید و مراتب را به اطلاع قطب بزازی که در سمنان اقامت داشت رسانید . قطب (یا قاضی بزازی) که از بزرگان طرف توجه دولت سلجوقیان بود ، موضوع را به تفصیلی که بهرام اظهار داشته بود نوشت و برای سلطان محمد سلجوقی به اصفهان فرستاد . محمد شاه پس از آگاهی بر متن نامه قطب بزازی ، یکی از سران دولت سلجوقی بنام یرغش (۱) ارغونی را نزد خود خواند و آن نامه را به او ارائه داد ، یرغش نیز پس از خواندن نامه مطالب آن را مورد تأیید قرار داد و گفت : علاءالدوله علی در نظر دارد بدین وسیله مردم طبرستان را به شورش و آشوب برضد دولت سلجوقیان وادار کند ، تا خود بحکومت آن سامان برسد . یرغش ارغونی

۱ - ظهیرالدین مرعشی (یرغش) ثبت کرده است تاریخ طبرستان و رویان و مازندران

پیشنهاد کرد چنانچه شاه قصد تصرف طبرستان و نواحی اطراف آنجا را دارد انجام این مأموریت را به عهده من محول ندارد ، تا در این مورد اقدام کنم . بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است (۱) قاضی بزازی و برنقش و منکوبرز از سمنان به راه کنیم هزارگری ( هزار جریب ) به طبرستان لشکر کشیدند ، و منکوبرز از آنجا به ساری رفت ، در این موقع بهرام به آبادی لالک که در بالای درویشان واقع است . پناه برد و آنجا را لشکرگاه خویش ساخت . طبق مندرجات تاریخ طبرستان (۲) شخصی بنام وستم بن شهریوشن در کیله خواران (گیلخواران دودانگه ) (۳) در خانه خویش نشست و به جمع آوری لشکر مشغول شد .

امیر مهدی لغورو ابوالفضل بن ابی القاسم ایر آباد پیش منکوبرز آمدند و کردان میاندرود و ترکان همگی به منکوبرز پیوستند . در این موقع وستم بن شهریوشن بمنظور مقابله با سپاه اعزامی سلجوقیان به بیسه‌های طبرستان پناه برد و آماده جنگ گردید ، ولی یکی از یاران وی بنام امیر کولا به نزدش رفت و او را متقاعد ساخت که در حال حاضر بانوجه به اینکه علاءالدوله علی در اصفهان زندانی است ، جنگ و ستیز با سپاه سلجوقیان به مصلحت نیست ، آنان عهد کردند هنگامی که علاءالدوله علی به مازندران آمد به حمایتش برخاسته و به او پیوندند . بهمین جهت وستم پسر شهریوشن نزد منکوبرز آمد ، بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است : پیش سلطان فتح نامه نوشتند که قلعه کیله خواران مستخلص کرده ایم (۴) ابن اسفندیار متعاقب واقعه مذکور مینویسد : ( برغش

۱ - تاریخ طبرستان به تصحیح مرحوم عباس آشتیانی صفحه ۴۶

۲ - " " " " " " " " " " " "

۳ - تاریخ مازندران تألیف اسماعیل مهجوری جلد اول صفحه ۱۶۷

۴ - تاریخ طبرستان به تصحیح مرحوم اقبال آشتیانی صفحه ۴۶

ارغونی گفت سلطان را که اگر ترا ولایت طبرستان می باید علاءالدوله را بند باید نهاد و محبوس باید کرد ، تا من بشوم و آن ولایت بستانم (۱) با توجه به این گفتار معلوم میشود که محمدشاه سلجوقی از سازش پنهانی وستم پسر شهریوشن با امیر کولا و صلح مصلحتی آنان بامنکوبرز و ارسال فتح نامه ساختگی مطلع شده بود . طبق تصریح مورخ مذکور محمد شاه سلجوقی ( محمد بن ملکشاه ) دستور داد اسپهبد علاءالدوله علی و برادر کوچک او یزدگرد (۲) را دستگیر و زندانی کردند .

اسپهبد علاءالدوله علی پس از دستگیری اظهار داشت من به فکر اسارت خویش نیستم ولی برای برادرم یزدگرد که بواسطه من در زحمت و گرفتاری افتاده است رنج میبرم ، پس آنگاه پرغش ارغونی بمنظور تسخیر قطعی و واقعی طبرستان عازم آن سرزمین گردید ولی بر حسب اتفاق در همان روز به مرض حناق مبتلا گردید و مرد . بطوریکه نوشته اند در روز بعد از این واقعه نیز محمدشاه سلجوقی (محمد بن ملکشاه) که بیمار بود زندگی را بدرود گفت (۵۱۲ هجری) .

### واقعه تاریخی تنگه کولا

همانطور که نوشته شد در این هنگام منکوبرز سردار سپاه سلطان محمد سلجوقی (محمد بن ملکشاه) در طبرستان بود ، وی هنگامی که از مرگ محمد شاه آگاه شد ، طبرستان را رها کرد و همراه با سپاه خود عازم اصفهان گردید ،

- ۱ - تاریخ طبرستان به تصحیح دانشمند فقید اقبال آشتیانی صفحه ۴۶
- ۲ - با این ترتیب انتخاب نامهای اصیل ایرانی در طبرستان تا این زمان ( قرن پنجم هجری ) موید دلبستگی عمیق و علاقه شدید مردم این سامان به آئین کهن ملی و باستانی می باشد .



ولی مردم غیور و وطن پرست طبرستان که از مرگ محمد شاه سلجوقی آگاه شده بودند، گروهی به سرداری مرد دلاوری بنام شهر آشوب سوته کلانه در تنگه کولا که در مسیر منکوبرز واقع بود مستقر گردیدند، و در کمین نشستند. بطوریکه نوشته‌اند منکوبرز هنگامی که تصمیم گرفت طبرستان را ترک کند، کلیه اموال و خزاینی را که در طبرستان بچنگ آورده بود با خود حمل کرد.

بهمین جهت بمحض ورود منکوبرز و همراهانش به تنگه کولا شهر آشوب سوته کلانه و یاران وطن پرستش به سپاه منکوبرز حمله بردند و ضمن جنگ و کشتار کلیه اموال و خزاین متعلق به مردم طبرستان را که بر روی چندین شتر حمل میشد تصرف کردند. در ماندگی و استیصال منکوبرز فرمانده پر قدرت محمد شاه سلجوقی در تنگه کولا بجانی رسید که جهت رهائی از این مهلکه دست نوسل بجانب بزرگان قوم دراز کرد، ابن اسفندیار در این مورد چنین نوشته است: (منکوبرز متحیر بماند و نگذاشت که بیرون شود، امیر ابواسحق و بو الفضل را بخواند و گفت این مردمان (طبرستانیان) را بگویند که هر چه ما را بود جمله بردند، دست از ما بدارند تا بشویم، امیر ابواسحق و بو الفضل در پیش ایستادند و گفتند او را راه دهند تا برود که بعد از این باز پس نباید) (۱) به ترتیبی که گذشت دلاوران طبرستان منکوبرز فرمانده سپاه عظیم سلجوقیان را رها کردند و او منهزم و سرافکنده رهسپار اصفهان گردید.

### وصیت محمد سلجوقی

بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است (۲): (چون محمد (محمد بن

۱ - تاریخ طبرستان به تصحیح مرخوم عباس اقبال آشتیانی جلد دوم صفحه ۴۷

۲ - تاریخ طبرستان جلد دوم صفحه ۴۷

ملکشاه سلجوقی) به نزع رسید، پیش برادر (سلطان سنجر سلجوقی که در آن هنگام خراسان را در تصرف داشت) نامه نبشت که بداند که دنیا با کسی وفا نکرد، من برادر از دنیا میروم، با فرزندان من همان کن که با تو کرده‌ام (زیرا همانطور که در گذشته نوشتم محمد شاه سلجوقی استقرار حکومت سنجر را در خراسان به رسمیت شناخته بود) و هر کس را يك ساله و دو ساله نان داده و فرموده تا به محاصره قلاع و مواضع و آکام (۱) ملاحظه (اسماعیلیان) مشغول باشند، باید که هیچ را از آنجا که پدید کردم بر ندارد و هر وقت که یکی را از آن جمله مستخلص کنند، خاک آن موضع میفرستد و بر سر تربت من می افشاند، تا من از تو خوشنود باشم) متن این وصیت نامه میزان اهمیت کار نهضت اسماعیلیه در ایران و درجه خصوصیت دولت متعصب مذهبی در حمایت از راه و روش قوم عرب را بطور بسیار چشم گیری روشن و مبرهن میسازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(بقیه در شماره آینده)

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - مرحوم اقبال آشتیانی در حاشیه صفحه مذکور نوشته است که در دو نسخه خطی تاریخ طبرستان این لغت به تصحیح قیاسی احکام و جبال ثبت شده است.